

سمبل‌های «آرمانشهر» در شعر معاصر عربی و فارسی

یحیی معروف،^{۱*} فاروق نعمتی^۲

۱- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور

y.marof@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۵/۰۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۷/۰۴

چکیده:

آرمانشهر در اندیشه‌ی شاعران و ادیبان، مدینه‌ی فاضله و ناکجآبادی است که در آن، همه‌ی انسان‌ها در آزادی و سعادت زندگی می‌کنند و از ظلم و جور و بی‌عدالتی خبری نیست. از این اندیشه در شعر معاصر عربی و فارسی با نمادهای مختلفی یاد می‌شود و بیشتر، نتیجه‌ی نوعی غم غربت در نهاد شاعر است که او را به تخیل جامعه‌ای آرمانی سوق می‌دهد. "ارم ذات العماد"، به‌عنوان برترین نماد آرمانشهری در شعر معاصر عرب مطرح است و در مقابل آن، دوران ایران باستان، مدینه‌ی فاضله‌ی برخی شاعران معاصر فارسی است. همچنین عصر ظهور مهدی موعود، زادگاه و وطن اصلی، از سمبل‌های مشترک شاعران دو زبان، در ترسیم آرمانشهر خویش است. علاوه بر این، برخی نمادهای تخیلی نیز که زاینده‌ی اندیشه‌های رمانتیک شاعران معاصر است، در ترسیم این ناکجآباد به‌کار رفته است. در این مقاله با تحلیل سمبل‌های آرمانشهر در شعر معاصر فارسی و عربی، به شیوه‌ی تحلیلی و کتابخانه‌ای، به پرسش‌های زیر پاسخ خواهیم داد:

۱. سمبل‌های متفاوت آرمانشهر در شعر معاصر عربی و فارسی، در چه سمبل‌هایی تجلی می‌یابد؟

۲. شاعران معاصر دو زبان، در ترسیم مدینه‌ی فاضله، از چه نمادهای مشترک و تخیلی‌ای بهره می‌گیرند؟

کلیدواژه‌ها: آرمانشهر، شعر معاصر عربی و فارسی، نماد.

۱. مقدمه

تاریخ زندگی بشر، گواه آن است که سودای نیل به سعادت فردی و اجتماعی و جامعه‌ای عاری از کاستی، همواره دغدغه‌ی ذهنی اندیشمندان و فلاسفه بوده و با تولد اندیشه در انسان آغاز شده

است. چنین انسانی در آرزوی داشتن جامعه‌ای عاری از پلیدی، خشونت و خودخواهی‌ها و همراه با رفاه و آسایش، همواره در تکاپو بوده و چاره‌ها اندیشیده است؛ از این رو، سودای ساختن جامعه‌ای بسامان و تجسم یک آرمانشهر و مدینه‌ی فاضله، پاسخی در برابر وضعیت ناگوار موجود بوده است. درحقیقت می‌توان گفت آرمانشهر، اندیشه‌ی دفاعی بشر در برابر سختی‌ها و دلتنگی‌های روزگار بوده است. وجود آرمانشهر یا مدینه‌ی فاضله «پیشینه‌ای به قدمت تمدن بشری دارد. از هنگامی که جامعه‌ی انسانی پدید آمده، انسان در جستجوی آرمانشهر بوده است؛ گاه آن را به صورت بهشت این جهانی تصور کرده است؛ جایی که اثری از رنج، اندوه، بیماری، کهنسالی و... نیست. کهن‌ترین افسانه‌ی شناخته‌شده درباره‌ی بهشت این جهانی، حماسه‌ی "گیلگمش" است.» (اصیل، ۱۳۸۱: ۱۸)

افلاطون را باید نخستین کسی دانست که از این سرزمین خیالی سخن گفت. او در کتاب "جمهوریت"، به‌طور کامل عقیده‌ی خود در مورد یک آرمانشهر واقعی را بیان می‌کند؛ جایی که مردم و حکومت آن به بالاترین درجه‌ی کمال رسیده باشند. در ادب و فرهنگ ایرانی نیز به شکل‌های گوناگون با آرمانشهرهای ساخته و پرداخته‌ی عارفان، فیلسوفان و شاعران مواجهیم که می‌توان از شهاب‌الدین سهروردی و آرمانشهر ناکجاآباد و اقلیم هشتم یاد کرد. احساس آرمانشهری، بیشتر در میان شاعران رمانتیک به چشم می‌خورد؛ رمانتیک‌ها در سفرهای رؤیایی خود، در آرزوی یافتن محیطی زیبا و آرمانی هستند؛ از همین رو، یکی از بنیادهای رمانتیسم، حسرت دوری از بهشت و روح ازلی است. در این حالت، شاعر احساس می‌کند که از اصل خویش دور شده و همانند یک تبعیدی، در این دنیای "غریبستان"، زندگی می‌کند. شلگل^۱، شاعر رمانتیک، در تعریف چنین احساسی می‌گوید: «روح در زیر بید بنان گریان، تبعید است. روح که جایگاه معنویت انسان است، به دور از خانه و کاشانه‌ی پدری واقعی‌اش، در این دنیا زندگی می‌کند.» (سه‌یر، ۱۳۸۳: ۱۳۱)

در این میان، شاعران نیز برای به تصویر کشیدن دنیای آرمانی خود با نگاهی ویژه به مقوله‌ی آرمانشهر، که زاینده‌ی افکار و اندیشه‌های آنان است، نمادهایی را به‌کار می‌برند. در این مقاله با بررسی این موضوع، به واکاوی سمبل‌های به‌کار رفته، توسط سرایندهگان معاصر

عربی و فارسی خواهیم پرداخت.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

طبق بررسی‌های انجام شده، پژوهش‌های چندانی درباره‌ی آرمانشهر در شعر معاصر، صورت نگرفته است و تنها می‌توان به تحقیقات زیر اشاره کرد:

کتاب «چشم‌اندازهای آرمانشهر در شعر معاصر فارسی» از فاطمه حیدری، که بیشتر با تکیه بر آثار شاعرانی همچون نظامی، عطار و... بررسی شده است و سپس نگاهی به دنیای آرمانی برخی سرایندگان معاصر فارسی می‌اندازد؛ مقاله‌ی «ما هی میزات المدینة الفاضلة الجیرانية فی آثاره الأدبیه؛ مجله‌ی بحوث فی اللغة العربیة و آدابها- جامعة إصفهان؛ خریف و شتاء ۱۳۸۸» از سردار اصلانی، که آرمانشهر را از دیدگاه جبران خلیل جبران و به‌ویژه در شعر «المواکب» وی بررسی می‌کند؛ مقاله‌ی «اندیشه‌ی آرمانشهر در قصیده‌ی "عَلَى بَسَاطِ الرِّيحِ" فوزی معلوف؛ مجله‌ی زبان و ادبیات عربی؛ بهار و تابستان ۸۹» از علی منتظمی و دیگران، که ویژگی‌های مدینه‌ی فاضله را در این قصیده بررسی می‌کند؛ مقاله‌ی «تحول و تعالی اندیشه‌ی دنیای آرمانی در شعر فروغ فرخزاد؛ مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی؛ تابستان ۱۳۸۷» از رضا صادقی که ویژگی‌های آرمانشهر در برخی سروده‌های این شاعر معاصر فارسی را بررسی کرده است. همچنین رساله‌ای با عنوان «شهر از نگاه شعر عربی معاصر» از عباس گنجعلی (دانشگاه تهران، ۱۳۸۸) تدوین شده است که نویسنده در آن، ضمن اشاره به ویژگی‌های شهر در شعر معاصر عربی و تفاوت‌های آن با روستا، به مقوله‌ی آرمانشهر در شعر این دوره نیز می‌پردازد؛ اما در این رساله، نمادهای آرمانشهری به‌صورت مجزا بررسی نشده است. بر این اساس، طبق بررسی‌های صورت گرفته توسط نگارندگان مقاله، تاکنون پژوهشی تطبیقی از نمادهای آرمانشهری در شعر معاصر عربی و فارسی صورت نگرفته است.

۳. مفهوم "آرمانشهر"

آرمانشهر یا ناکجاآباد یا مدینه‌ی فاضله، شهری خیالی است که در آنجا مردم، در رستگاری کامل زندگی می‌کنند. «جامعه‌ای برین و والا که در آن، همه‌ی امور بر وفق مراد و مطابق میل

باشد؛ جامعه‌ای که در آن، نه خبری از ظلم و تبعیض، نه اثری از جنگ و ستیز، و نه ردپایی از جهل و فقر و مرض یافت شود». (حیدری، ۱۳۸۷: ۱۱) نخستین متفکری که اندیشه‌ی آرمانی را بر برهان عقلی استوار کرد، «افلاطون» (۳۴۷-۴۲۷ ق.م) فیلسوف یونانی بود. کتاب "جمهوریت" او با بحث درباره‌ی مفهوم عدالت آغاز می‌شود و به شیوه‌ی گفتگو در روندی منطقی، در جستجو برای شناخت عدالت راستین، جامعه‌ی آرمانی را مطرح می‌کند. آرمانشهر به معنای امروزی آن، برگرفته از واژه‌ی لاتینی "یوتوپیا"، نام کتاب «تامس مور» فیلسوف و نویسنده‌ی سده‌ی ۱۵ و ۱۶م انگلستان است. (اصیل، ۱۳۸۱: صص ۱۷-۱۸)

آثاری که به ترسیم آرمانشهر پرداخته‌اند، فراوان است و هریک از نویسندگان، تلاش کرده‌اند تا جهان مطلوب را از دیدگاه خود به تصویر بکشند؛ از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به آثار مشهور زیر در ادبیات غرب اشاره کرد: "جمهوری جهانی" از آناکارسیس کلوئس (۱۷۵۳-۱۷۹۴م)، "روزگاران آینده"، "رؤیای والا" از ویکتور هوگو؛ "شهر آفتاب" از توماسو کامپانلا (۱۵۶۸-۱۶۳۹م)، "آتانتیس نوین" اثر فرانسیس بیکن و....

«اتوپیا» از اصطلاحاتی است که برای آرمانشهر به‌کار رفته است؛ این اصطلاح، مرکب از دو واژه‌ی یونانی (topos) به معنی "مکان"، و (ou) به معنی "نا" است؛ بنابراین اتوپیا، یعنی آنچه در مکان نیست و وجودش، به دور از حقیقت بوده و خیالی است. به هرگونه تفکر و اندیشه‌ای که نظامی آرمانی و رؤیایی را برای نظام بشری ترسیم کند، تفکر آرمانشهری می‌گویند. البته چنین تفکری را باید در فلسفه‌ی یونان باستان و در آرای افلاطون جستجو کرد. او در کتاب "جمهوریت" خود، با نگرشی ایده‌آلیستی به جهان هستی، نظریه‌ی "مُثُل" را مطرح کرد که درحقیقت، تقابلی میان آنچه هست (دنیای واقعی)، و آنچه باید باشد (دنیای آرمانی و ایده‌آل) بود. بسیاری از ادیبان و فیلسوفان نیز با پیروی از این تفکر افلاطونی، به بازخوانی دوباره‌ی آن از دیدگاه خود پرداختند. البته در نگرش فلاسفه‌ی مسلمانی همچون فارابی، هدف نهایی در مدینه‌ی فاضله، تعاون و هم‌یاری، برای رسیدن به سعادت است و بهترین شهرها، شهری است که مردم آن، اعمالی را انجام می‌دهند که آن‌ها را به این سعادت برساند. (الفاخوری، ۱۳۷۶: ۴۳۷-۴۴۱)

با ظهور رمانتیسم و زایش دوباره‌ی اندیشه‌های فلسفی معاصر در غرب، ایده‌ی آرمانشهری

در میان شاعران رمانتیک پدید آمد. این شاعران با طرح مسائلی همچون گریز از واقعیت و سفر بر بال خیال و نیز «آنچه باید باشد، به جای آنچه هست»، (ثروت، ۱۳۸۵: ۸۸) ضمن فرار از واقعیت دردناک موجود، خود را با آرمانشهر رؤیایی خود تسلی می‌دادند.

نازک الملائکه را می‌توان نخستین شاعر معاصر عرب دانست که جهان آرمانی و مطلوب خود را "یوتوپیا" نام نهاد (گنجعلی، ۱۳۸۸: ۱۳۲)؛ و گفت: «یوتوپیا، واژه‌ای یونانی، به معنای "لامکان" است که من آن را به مفهوم یک شهر خیالی در عالم شعر به کار می‌برم». (الملائکه، ۱۹۹۷: ۲/۱۹۷) او چندین بار، این لفظ را در اشعار خود به کار می‌گیرد؛ از جمله می‌گوید: (همان: ۲/۴۰)

وُيُوتُوبِيَا حُلْمٌ فِي دَمِي أُمُوتٌ وَأَحْيَا عَلَي دَكْرِهِ

«و یوتوپیا، رؤیایی در خونم است، که با یاد آن می‌میرم و زنده می‌شوم».

البته در روایات دینی نیز به آرمانشهر و مدینه‌ی فاضله به‌نحوی اشاره شده است؛ از جمله اینکه امام صادق(ع) به شهری پشت دریاها اشاره می‌کند که مردم آن در پاکی و معصومیت به سر می‌برند: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ لَلَّهِ مَدِينَةً خَلْفَ الْبَحْرِ، سَعْتَهَا مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا لِلشَّمْسِ، فِيهَا قَوْمٌ لَمْ يَعْصُوا اللَّهَ قَطُّ وَلَا يَعْرِفُونَ إِبْلِيسَ»: (مجلسی، ۱۹۸۳: ج ۵۴/۳۳۳) «خدا پشت دریا شهری دارد که به اندازه‌ی چهل روز طول می‌کشد که خورشید آن را ببیناید؛ در آن مردمی هستند که هیچ‌گاه خدا را نافرمانی نکرده‌اند و ابلیس را نیز نمی‌شناسند».

چنین نمادی از آرمانشهر دینی، در سروده‌ی «پشت دریاها» از سهراب سپهری نیز بازتاب یافته است که شاعر در آن، شهری خیالی در آن سوی دریاها را توصیف می‌کند: «پشت دریاها شهری است/ که در آن، وسعت خورشید، به اندازه‌ی چشمان سحرخیزان است/ شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند/ پشت دریاها شهری است/ قایقی باید ساخت».

(سپهری، ۱۳۷۰: ۳۶۵)

۴. بهره‌گیری از "سمبل" در ترسیم آرمانشهر

سمبل^۱، تعریف واقعی‌تری انتزاعی یا احساس و تصویری غایب برای حواس، توسط تصویر یا

شیئی است. (ستاری، ۱۳۶۶: ۸) شاعران معاصر فارسی و عربی، توجه ویژه‌ای به استفاده از سمبل و نماد دارند و آن را در تصویرسازی از آرمانشهر خود نیز به کار می‌گیرند؛ زیرا سمبل، «بهترین تصویر ممکن برای تجسیم چیزی است که ناشناخته است و نمی‌توان آن را به شیوه‌ای روشن‌تر نشان داد». (دلاشو، ۱۳۶۴: ۳۶) درحقیقت، بهره‌گیری از عنصر نماد (سمبل) در شعر معاصر، بیشترین سهم و نقش را در ابهام‌آفرینی دارد. (پورنامداریان و خسروی شکیب، ۱۳۸۷: ۱۵۱) سمبل‌ها شعر را عمیق می‌کنند، دامنه می‌دهند و باعث می‌شوند تا خواننده، خود را در برابر عظمتی بیابد. (یوشیج، ۱۳۶۴: ۱۱۲)

۴-۱. اِرم ذات‌العماد؛ سمبل آرمانشهر شعر معاصر عربی

اِرم ذات‌العماد^۱ یا همان «بهشت شداد»، نماد عظمت باستانی عرب، شهری باستانی در یمن، میان صنعا و حضرموت بود که به دست «شدادبن عاد» بنا شد. او می‌خواست برای خود، شهری همانند بهشت بسازد. پانصد سال طول کشید تا اینکه بنای اِرم به پایان رسید. نهرهایی گوارا در زیر درختان، در و دیوارها همگی از زر و سیم و یاقوت و زمرد و... ازجمله ویژگی‌های این شهر تاریخی بود. (باحقی، ۱۳۷۵: ۷۱)

بدر شاکر سیاب، شاعر معاصر عرب، از چنین نمادی برای تصویر آرمانشهر خود بهره می‌گیرد؛ مکانی که از حس غربت و تنهایی خبری نیست و شاعر برای فرار از رنج و درد و فقری که خود و هم‌نوعانش را احاطه کرده است، به آنجا پناه می‌برد. «مکانی سرسبز که شاعر هنگام سنگینی و فشار رنج‌های شخصی و ملی، به آن روی می‌آورد و در آنجا آرام می‌گیرد، و آرزوها و رؤیاهای خود را بروز می‌دهد. یکی از این توقفگاه‌ها، اِرم ذات‌العماد است؛ نماد عظمت کهنی که شاعر می‌کوشد به آن دست یازد». (الضاوی، ۱۳۸۴: ۱۰۵) سیاب در مقدمه‌ی قصیده‌ی «اِرم ذات‌العماد»، بیان می‌دارد که این شهر آرمانی، پنهان شده و در گردش است؛

۱- مقصود از شهر تاریخی «اِرم ذات‌العماد»، همان شهر افسانه‌ای است که راویان عرب آن را نقل می‌کنند و خیال با حقیقت در آن آمیخته شده است. اما آنچه قرآن کریم از این شهر باستانی نقل می‌کند، همان است که در سوره‌ی فجر آمده است: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» (فجر: ۶-۷) خداوند متعال در این آیات نیز به عظمت این شهر تاریخی اشاره می‌کند.

آدمی آن را جز در هر چهل سال نمی‌بیند و کسی که دره‌ایش به روی او گشوده شود، خوشبخت و کامیاب است. (السیاب، ۲۰۰۰: ۱/ ۶۰۲) وی در ابتدای قصیده، اندوه‌هایی را مطرح می‌کند؛ اندوه فقر، نگون‌بختی و تلاش فرساینده برای لقمه‌ای نان که یافتنش مشکل است:

«حَدَّثَنَا جَدُّ أَبِي فَقَالَ: «يَا صِغَارُ/ مُقَامِرًا كُنْتُ مَعَ الزَّمَانِ؛/ نُفُودِي الْأَسْمَاكِ، لَا الْفِضَّةُ
وَالنُّضَارُ.../ وَكُنْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ/ كَأَنَّمَا السَّمَاءُ فِيهَا صَدًّا وَقَارُ/ أُصِيدُ فِي الرُّمَيْلَةِ». (همان: ۶۰۲-۶۰۳)

«نیای من برای ما چنین قصه می‌گفت: «کودکانم! من با روزگار قماربازی می‌کردم؛/ پول‌هایم ماهی‌ها بودند؛ نه نقره و طلا؛/.../ و من شبی از شب‌ها/ که گویی آسمان (زنگزده و قیرگون)، تیره و تار شده بود،/ در شنزار "رمیله"، ماهی صید می‌کردم».

وی آنگاه در ترسیم آرمانشهر خود در شهر افسانه‌ای "إرم" می‌گوید:

«جَلَسْتُ عَنْ بَابِهَا كَسَائِلِ دَلِيلٍ/ جَلَسْتُ أَسْمَعَ الصَّدَى، كَأَنَّهُ الْعَوِيلُ/ يَلْهَثُ خَلْفَ حَائِطٍ مِنْ
حَجَرٍ ثَقِيلٍ/ كَانَ بَيْنَ دَقَّةٍ وَدَقَّةٍ يَمُرُّ أَلْفُ عَامٍ/ وَمَا أَحَابَ الْعَدْمُ الْخَوَاءَ». (همان: ۱/ ۶۰۶)

«همچون گدایی خوار و ذلیل بر درگاهش نشستم؛/ نشستم، به پژواک گوش سپردم،/ گویی فریادی بود که پشت دیواری از سنگ سخت، لَه‌له می‌زد/ گویی در فاصله‌ی هر تیک‌تاک ساعت، هزار سال می‌گذرد/ و فقر و تهی‌دستی را پاسخی نیست».

در نگاه شاعر، باید روزی آن آرمانشهر رؤیایی بازگردد؛ هرچند که در روزگار نیاکان وجود نداشته است، ولی در روزگار نوادگان آن‌ها، باید به حقیقت بپیوندد:

«وَقَالَ حَدُّنَا وَلَجَّ فِي التَّشِيحِ/ وَلَنْ أَرَاهَا بَعْدُ، وَإِنَّ عُمَرِي انْقَضَى.../ سَوْفَ أَرَاهَا فِيكُمْ، فَأَنْتُمْ
الْأَرِيحُ/ بَعْدَ ذُبُولِ زَهْرَتِي، فَإِنْ رَأَى إِرْمَ/ وَاحِدِكُمْ فَلْيَطْرُقِ الْبَابَ وَلَا يَنْمَ». (همان: ۱/ ۶۰۷)

«نیای ما در حالی که غرق در ناله و فغان بود، گفت: / هرگز آن را (إرم) نخواهم دید، و عمر من به پایان رسیده است.../ در آینده آن را در شما خواهم دید؛ شما بوی خوش، پس از پژمردگی گل‌هایم هستید/ اگر یکی از شما، إرم را ببیند، باید در (آن) را بگوید و بخوابد».

إرم ذات‌العماد، خاطره‌ی زیبایی در وجود عبدالوهاب بیاتی است؛ نماد آرمانشهری که شاعر در آرزوی بازگشت به آن است، تا صحراهای شهرهای معاصر عرب را که از شدت ظلم و ناعدالتی، سیاه و قیراندود شده است، دوباره روشن و نورانی سازد:

«لَعَلَّ نَارَ إِرْمِ الْعِمَادِ/ تَلْمَعُ فِي صَحْرَاءِ هَذِي الْمَدِينِ الْمُطَلَّبَةِ بِالسَّوَادِ». (البیاتی، ۱۹۹۰: ۲/ ۱۸۰-۱۸۱)

«شاید آتش إرم ذات‌العماد،/ در صحرای این شهرهای با دیوارهای سیاه‌شده (بر اثر ظلم و بی‌عدالتی) بدرخشد (و آن را دوباره روشن گرداند)».

ادونیس نیز در قصیده‌ی مشهور "إرم ذات‌العماد"، این ناکجاآباد را توصیف می‌کند و آنجا را پناهگاه و سرزمین کسانی می‌داند که از جامعه‌ی خود ناامید شده‌اند:

«إِنَّهَا وَطَنُ الرَّافِضِينَ / الَّذِينَ يَسُوفُونَ أَعْمَارَهُمْ يَأْتِسِينَ / كَسَرُوا خَائِمَ الْقَمَاقِمِ / وَاسْتَهْزَأُوا بِالْوَعِيدِ / بِحُسُورِ السَّلَامَةِ». (ادونیس، ۱۹۷۱: ۱/ ۴۶۰)

«آنجا وطن تبعیدشدگان است/ کسانی که زندگی خود را نومیدانه سپری کردند/ نگین قمقمه‌ها را شکستند/ و تهدید را تمسخر کردند/ با پل‌های سلامت».

زیباترین تجلی آرمانشهری از "إرم ذات‌العماد" را باید در شعر «سمیح القاسم» جستجو کرد. وی در مجموعه قصاید «إرم» که آن را در سال ۱۹۶۵ منتشر کرد، «از ویژگی‌های رمانتیکی خود گذر کرده است و در این قصیده، مجموعه‌ای از مسائل فلسفی، فکری و تاریخی را بازتاب می‌دهد». (الحسن، ۲۰۰۸: ۱۵۳) وی در این شعر خود، دو نوع از "إرم" را بازگو می‌کند؛ یکی همان شهری که به دلیل فرورفتن در شهوات، به عذاب خداوند دچار شد؛ و دیگری آن شهر اسطوره‌ای که شاعر، آن را مدینه‌ی فاضله‌ی خود می‌داند و همه‌ی انسان‌ها در آرزوی رسیدن به آن هستند و برای آن پیکار و جانفشانی می‌کنند. شاعر، ابتدا در چهار قصیده، تصویری از إرم گناهکار را نشان می‌دهد که با قصیده‌ی «البحث عن الجنة» آغاز می‌شود و سپس با «الخطیئة و الوثن»، «أبطال الراية» و «هیروشیما» پایان می‌پذیرد. به دنبال آن، وی با قصیده‌های (إلی بول روبنسون، إلی فیدل کاسترو، إلی جان بول سارتر، إلی نجیب محفوظ، إلی کریستوف غبایا، إلی ثوار الفیتکونج، إلی أوری دیفز، إلی الأسطی سید، و إلی محمدمهدی الجواهری)، ارم فاضله‌ی خود را توصیف می‌کند و در پایان، با قصیده‌ی «الطریق»، به تعیین ویژگی‌های ارم فاضله می‌پردازد. (همان: ۱۵۴)

۴-۲. دوران ایران باستان؛ سمبل آرمانشهر شعر معاصر فارسی

دوران زرین و پرافتخار ایران باستان، سمبل مهمی برای ترسیم ناکجاآباد شاعران معاصر فارسی است که به نوعی در برابر "إرم ذات‌العماد"، در شعر معاصر عربی قرار دارد. گذشته‌ی پرشکوه

ایران و دوران قهرمانان جاویدان و اسطوره‌های رستم و زال، زرتشت و مزدک و... همه و همه الهام‌بخش شاعران بزرگ معاصر ایرانی، در ترسیم آرمانشهر خود بوده است. مهدی اخوان ثالث، یکی از مهم‌ترین سرایندهگان معاصر فارسی است که نگاه ویژه‌ای به عصر باستانی ایران دارد. شگرد او، تأسیس مدینه‌ی فاضله‌ای، نه در مکان و زمان نامعلوم، بلکه با افراد و زمانی است که به نوعی همه با آن‌ها آشنا هستند. روان و اندیشه‌ی اخوان ثالث، دست به یک نوع جابه‌جایی میان زمان حال و گذشته‌ی فردی شاعر با جهان آرمانی و پهلوانی گذشته زده است. می‌توان گفت که هر چیزی که شکست (چه سیاسی و چه غیرسیاسی) از اخوان گرفته و روح سرکش و رفیع او را تحقیر کرده، او با ترسیم ایران باستان در اندیشه و شعر خود، جایگزین‌شان کرده است. مکان و زمانی که انسان‌ها با قدرت بدن و اندیشه‌ی خود هر ناممکنی را ممکن می‌ساختند. و در این میان، مهم‌تر از همه، دل بستن او به پهلوانانی است که در کیش مزدیسنا از جاودانان محسوب می‌شوند و روزگاری ظهور خواهند کرد. پهلوانی همچون بهرام ورجاوند:

«نشانی‌ها که می‌بینم در او بهرام را ماند/ همان بهرام ورجاوند/ که پیش از روز رستخیز خواهد خاست/ هزاران کار خواهد کرد نام‌آور». (اخوان، ۱۳۸۶، از این اوستا: ۱۹)

عشق و علاقه به ایران باستان و عصر اساطیری آن، درونمایه‌ی اصلی در غم غربت اجتماعی اخوان است. در «آخر شاهنامه»، حکایت از رؤیای شاعری دارد که عصر خوشبختی پارسیان را به یاد می‌آورد و خود را در آن ملکوت گم شده می‌بیند:

«این شکسته چنگ بی‌قانون/ رام چنگ چنگی شوریده رنگ پیر/... خویش را در بارگاه پرفروغ مهر/ طرفه چشم‌انداز شاد و شاهد زرتشت/ با پری‌زادی چمان سرمست/ در چمنزاران پاک و روشن مهتاب می‌بیند». (اخوان ثالث، ۱۳۶۹: ۷۹)

دنیای آرمانی برای حمید مصدق، از دیگر سرایندهگان معاصر ایرانی، در دوره‌ی «کاوهِی آهنگر» تبلور می‌یابد؛ این شخصیت مبارز ایرانی در ایران باستان توانست با رویارویی با ضحاک ماردوش، که سمبل خونریزی و ستمکاری بود، تاریکی و نومیدی را از میان بردارد. مصدق در شعر "درفش کاویانی"، ابتدا به حالت یأس‌آلود و خفقان دوران ضحاک اشاره داشته و می‌گوید:

«... زمانی دور/ در ایرانشهر/ همه در بیم/ نفس در تنگنای سینه‌ها محبوس/ همه خاموش/

و هر فریاد در زنجیر/ و پای آرزو در بند/ هزار آهنگ و آوای خروشان بود و شب خاموش/ فضای سینه از فریادها پُر بود و لب خاموش...» (مصدق، ۱۳۸۸: ۷-۸)

وی آنگاه از جوانی مبارز به نام کاوه یاد می‌کند که با ظهور او چگونه ترس از میان رفت و ندای آزادی در میان مردم طنین‌انداز شد و بدین‌گونه آرمانشهر ایرانیان، تجلی واقعی یافت:

«... لب هر در/ به روی کوچه‌ها آهسته وامی‌شد/ و از دهلیز قلب خانه‌ها با خوف/ سرپا واژه‌ی انسان رها می‌شد.../ پیا خیزید!/ کفِ دستانتان را قبضه‌ی شمشیر می‌باید/ کماندارانتان را در کمان‌ها تیر می‌باید/ شما را عزمی اکنون راسخ و پی‌گیر می‌باید...» (همان: ۱۱-۱۳)

و اینچنین بود که با مرگ ضحاک بیدادگر، نفاق و بردگی زدوده شد و صفا و صلح و شادی، بر روح و روان ایرانیان سایه افکند: «... در آن شب از دل و از جان/ به فرمان سپهسالار کاوه مردم ایران/ ز دل راندند/ نفاق و بندگی و خسته‌جانی را/ و بنشانند/ صفا و صلح و عیش و شادمانی را/ نوازش داد باد صبحدم بر قله‌ی البرز/ درفش کاویانی را». (همان: ۱۷)

فریدون مشیری از دیگر سراینندگان معاصر نیز، در شعر «خروش فردوسی» با بهره‌گیری از داستان‌های شاهنامه، بازگشتی دوباره به دوران اسطوره‌های ایرانی و باستان دارد و می‌گوید:

«هنوز یادم هست/ چار سالم بود/ که با نوازش سیمرغ/ به خواب رفتم/ به بانگ شیاهی رخس/ ز خواب می‌جستم/ چه مایه شوق، به دیدار موی زالم بود/ به خواب و بیداری/ لب از حکایت فرو نمی‌بستم.» (مشیری، ۱۳۷۶: ۱۱۳۰)

شاعر در ادامه، با ذکر شخصیت‌های حماسی همچون فریدون، کاوه، ضحاک، آرش، اسفندیار، افراسیاب و... شعر خود را از عناصر ملی آکنده می‌کند؛ دلش به یاد روزگار باستانی ایران پرمی‌زند و می‌گوید:

«دل‌م برای فریدون و کاوه پرمی‌زد.../ چه روزها و چه شب‌ها، در آسمان و زمین/ نگاه من همه دنبال تیر «آرش» بود.» (همان: ۱۱۳۰)

نادر نادرپور، شاعر رمانتیک‌سرای معاصر نیز، در شعر «خطبه‌ی زمستانی»، بازگشتی نوستالژیک به ایران باستان دارد و حسرت خود برای آن روزهای زرین را با نام بردن از پهلوانان و اساطیر ایرانی، بیان می‌دارد:

«ای معنی غروب/ ای نقطه‌ی طلوع و غروب حماسه‌ها/ ای کوه پرشکوه اساطیر باستان؛ ای خانه‌ی قباد/ ای آشیان سنگی سیمرغ سرنوشت/ ای سرزمین کودکی زال پهلوان/ ای قله‌ی

شگرف/ ای گور بی‌نشانه‌ی جمشید تیره‌روز/ ای صخره‌ی عقوبت ضحاک تیره‌جان.» (نادرپور، ۱۳۸۲: ۹۱۴)

۴-۳. نمادهای مشترک آرمانشهری

در میان برخی از سراینندگان معاصر عربی و فارسی، عصر ظهور منجی (عج) و زادگاه نخستین (روستا)، آنچنان اهمیتی پیدا می‌کند که این گروه از شاعران، دنیای ایده‌آل خود را در آن دوران تصور می‌کنند؛ در این بخش، این موضوع را بررسی می‌کنیم.

الف) آرمانشهر مهدویت

اعتقاد به مهدویت، مختص به شیعه نیست، بلکه متعلق به همه‌ی مسلمانان است؛ اما اختلاف مسلمانان در شخص مهدی است. علاوه بر این، اعتقاد به منجی آخر زمان، در میان یهودیان و مسیحیان نیز وجود دارد. ولی با بررسی‌های صورت‌گرفته در شعر معاصر فارسی و عربی، آرمانشهر مهدویت، تنها در میان سراینندگان شیعی نمود دارد.

در تفکر اسلامی، امید به آینده‌ای درخشان، توأم با عدالت اجتماعی همواره وجود داشته است. غنی‌ترین پشتوانه‌ی فکری چنین نظریه‌ای، احادیث و اخباری است که در آن، ظهور مهدی (عج) را در آخر زمان بشارت داده‌اند. بر این اساس، تاریخ بشری به رغم فراز و نشیب‌ها، فرجامی خجسته دارد و با ظهور مهدی (عج) کار جهان به سامان می‌آید و آدمی به رستگاری دست می‌یابد. در سروده‌های شاعران متعهد معاصر فارسی، چنین اندیشه‌ای تبدیل به آرمانشهر شده است؛ از جمله در شعر "روز ناگزیر"، سروده‌ی قیصر امین‌پور، به روشنی می‌توان اندیشه‌ی آرمانشهری شاعر در انتظار ظهور را مشاهده کرد. این شعر، از معروف‌ترین اشعار امین‌پور در حوزه‌ی «انتظار» است:

«این روزها که می‌گذرد، هر روز/ احساس می‌کنم که کسی در باد/ فریاد می‌زند/ احساس می‌کنم که مرا/ از عمق جاده‌های مه‌آلود/ یک آشنای دور صدا می‌زند/ آهنگ آشنای صدای او/ مثل عبور نور/ مثل عبور نوروز/ مثل صدای آمدن روز است/ آن روز ناگزیر که می‌آید.» (امین‌پور، ۱۳۷۹: ۵۹)

شاعر، سپس ویژگی‌های آرمانشهری را که با ظهور موعود تحقق می‌یابد و برای اهل زمین به ارمغان می‌آورد برشمرده و می‌گوید:

«آن روز/ پرواز دست‌های صمیمی/ در جست‌وجوی دوست/ آغاز می‌شود... روزی که دست خواهش، کوتاه/ روزی که التماس گناه است... روزی که شاعران/ ناچار نیستند/ در حجره‌های تنگ قوافی/ لبخند خویش را بفروشند/ روزی که روی قیمت احساس/ مثل لباس/ صحبت نمی‌کنند». (همان: ۶۰-۶۲)

در روزی که عدالت اجرا شده و کسی همه چیز را در انحصار خود ندارد:
«روزی که باغ سبز الفبا/ روزی که مشق آب، عمومی است/ دریا و آفتاب/ در انحصار کسی نیست». (همان: ۶۴)

وی آنگاه شوق و اشتیاق خود از آمدن آن روزهای زیبا را بیان می‌دارد و گفتمان انتظار آمیخته با اندیشه‌ی آرمانشهری خود در ظهور مهدی (عج) را اظهار می‌کند:
«ای روزهای خوب که در راهید! ای جاده‌های گمشده در مه!... از پشت لحظه‌ها به‌در آید! ای روز آفتابی! ای مثل چشم‌های خدا آبی! ای روز آمدن! ای مثل چشم‌های خدا آبی! ای روز آمدن! ای مثل روز، آمدنت روشن! این روزها که می‌گذرد، هر روز/ در انتظار آمدنت هستم! اما/ با من بگو که آیا، من نیز در روزگار آمدنت هستم؟». (همان: ۶۴-۶۵)

علی موسوی گرمارودی از دیگر شاعران معاصر است که در شعر «تو باز آ»، از شب تاریک زمانه، گلایه دارد و انتظار لحظه‌های ظهور را به تصویر می‌کشد:

«سیه‌تر از شب دیجور ما نیست/ به جز مهر رخت، خورشید ما نیست/ الا ای آفتاب آشنایی/ چنین در پشت ابر غم، چه پایی؟/ بنه پا در رکاب مهربانی/ بتاز اسب امید آسمانی/ نبینی شورمان، در سینه افسرد/ گل امید هم، در باغ دل مرد/ ز باغ انتظارت نسترن رفت/ سمن شد، لاله‌ی خونین کفن رفت/ خزان با زهرخندی شاد، بنشست...». (موسوی گرمارودی، ۱۳۶۳: ۱۳۰-۱۳۱)

وی پس از بیان دل‌تنگی‌های خود در این دنیای اندوهناک، از ویژگی‌های آرمانشهر مهدوی می‌گوید:
«تو باز آ، تا دگر جان باز آید/ خدا برگردد، انسان باز آید/ تو باز آ، تا شبی دیگر نیاید/ زمان روز ابری هم سر آید/ بکش تیغ و سر غم را جدا کن/ بیا وین قتل را، بهر خدا کن/ بیا از دین حق، رنگ و ریا بر/ فرو افتاده دین را، تا خدا بر/ بیا تزویر را بی‌آبرو کن/ چراغی گیر و دین را جستجو کن...». (همان: ۱۳۳)

در شعر معاصر عرب نیز، برخی سراینده‌گان شیعی از شوق وافر خود در ظهور مهدی (عج)

سخن می‌گویند و آرمانشهر واقعی را در آن روزها به تصویر می‌کشند. سیدمحسن امین (۱۳۷۱ق)، شاعر شیعی لبنان، در ابیات سوزناکی، اینچنین اشتیاق خود را نمایان می‌سازد: (امین، ۱۴۱۶: ۹۶)

۱. دَهْرًا يَرَى فِيهِ إِمَامٌ الْهُدَى بِإِلَهِ لِلْمَغْرِبِ يَسْتَفْتَحُ
 ۲. يَنْجُو مِنَ الْأَهْوَالِ سُكَّانُهَا وَالْأَرْضُ مِنْهَا كُلُّهَا تُفْتَحُ
 ۳. لَوْ مُدُّ عُومَرِي إِلَى وَقْتِهِ لَكُنْتُ فِي الْقَرْنِ الَّذِي يُفْلِحُ

۱. روزگاری که در آن، امام هدایت به اذن خداوند، مغرب‌زمین را فتح خواهد کرد. ۲. ساکنان زمین از ترس و هراس، نجات می‌یابند؛ و همه‌ی زمین به فتح او درخواهد آمد. ۳. اگر عمر من تا زمان ظهورش به درازا بکشد، بدون شک در قرن رستگاری به سر خواهم برد.

محمدجواد بلاغی (م ۱۳۵۲ق) از دیگر سراینندگان شیعی عراقی نیز، در شعری به ظهور امام مهدی (عج) اشاره می‌کند که اگر از غیب برون آید، تمام گره‌های جهان به دستانش گشوده خواهد شد و مشکلات از بین می‌رود. همه‌ی زمین در حوزه‌ی قدرت و فرمانروایی او قرار خواهد گرفت و عدالت و دادگری را همه جا می‌گستراند، تا وعده‌ی چندین هزارساله‌ی الهی را محقق سازد: (بلاغی، ۱۴۱۸: ۵۶)

۱. وَإِنَّ جَمِيعَ الْأَرْضِ تَرْجِعُ مُلْكُهُ وَيَمْلُؤُهَا قِسْطًا وَيَرْتَفِعُ الْمَكْرُ
 ۲. وَأَنْ لَيْسَ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ قَادِرٌ عَلَى قَتْلِهِ وَهُوَ الْمُؤَيَّدَةُ النَّصْرُ
 ۳. وَيَرْهَبُ مِنْهُ الْبَاسِلُونَ حَمِيْعَهُمْ وَتَعْنُو لَهُ حَتَّى الْمُتَّقَفَةُ السُّمُرُ

۱. و فرمانروایی او، تمام زمین را دربرمی‌گیرد؛ آنجا را آکنده از دادگری می‌کند و نیرنگ از بین خواهد رفت. ۲. و در میان مردم، کسی توانایی کشتن او را ندارد؛ و او کسی است که امداد الهی، یاری‌اش می‌کند. ۳. همه‌ی قهرمانان از او می‌هراسند، و حتی نیزه‌های تراشیده شده، در برابر وی کرنش می‌کنند.

شاعر در ادامه، ظهور مهدی موعود را آرزوی منتظران می‌داند که برای چنین روزی در تب‌وتاب هستند: (همان، ۱۳۹)

۱. هَذِهِ عُصْبَةُ الْوَلَاءِ تُمِيدُ الْ— طَرْفَ شَوْقًا لِيَوْمِكَ الْمَوْعُودِ
 ۲. كَمْ لَهَا حِنَّةٌ إِلَيْكَ حَنِينَ الْ— نَيْبٍ إِذْ مَضَّ خَمْسَهَا لِلْمُورُودِ
 ۳. أَتْرَانَا فِي كُلِّ يَوْمٍ جَدِيدٍ تَنْحَرَّكُ بِاشْتِيَاقٍ جَدِيدٍ

«۱. این گروه دوستدار، با اشتیاق به روز وعده‌داده شده‌ات چشم دوخته‌اند. ۲. چقدر مشتاق به دیدار تو هستند؛ همچون شترانی که پنج روز به آبشخور نرفته‌اند (و بسیار تشنه هستند). ۳. ما را می‌بینی که در هر روز جدیدی، با شوق تازه‌ای، امید به آمدن تو داریم.»
 شوق منتظران ظهورش آنچنان است که جز با آمدن آن حضرت (عج)، این تشنگی و سوز درونی درمان نخواهد یافت: (همان: ۱۳۹)

۱. كَمْ نُعَانِي الشَّوْقَ الْمُبْرِحَ نَفْ— سَدِيكَ الْمُجِئُونَ وَالْفِرَاقَ الْمُودِي
 ۲. فَمَتَى يَنْقَعُ الْعَلِيلُ بَلْقِيَا كَ وَتَطْفَى لَوَاعِجُ الْمَعْمُودِ

«۱. چقدر از اشتیاق بی‌درمان و فراق هلاک‌کننده رنج می‌بریم؛ ای امامی که جان عاشقان، فدایت باد! ۲. پس کی تشنه و بیمار از دیدار تو سیراب می‌شود، و آتش درونی رنجور خاموش می‌شود.»

ب) زادگاه و وطن

زادگاه آدمی، همواره برای او خاطره‌ای فراموش‌نشده‌ی است تا آنجا که به آرمانشهر انسان تبدیل می‌شود. در میان شاعران نیز عشق به زادگاه گاهی چنین حالتی داشته و آنان را وامی‌دارد تا ندای بازگشت دوباره به آن را در سروده‌های خود زمزمه کنند؛ از جمله اینکه روستای «جیکور» برای بدر شاکر سیاب، «تبدیل به شهر رؤیاها و آرزوها می‌شود که حتی گذشت زمان، قادر نیست یاد و خاطره‌ی آن را از ذهن او بزدايد». (راضی جعفر، ۱۹۹۹: ۵۲) او در سروده‌هایی همچون «تموز جیکور»، «جیکور و المدینه» و «العودة لجیکور»، روستای خود را نمادی از «صورتی انسانی می‌یابد که نیروی روح و فعل در او دمیده شده است». (رجایی، ۱۳۸۱: ۱۰۳) شاعر از روستای خود بهشتی می‌سازد و در انتظار بازگشت دوباره به آن است:

«جیکور... سَتَوْلِدُ جِيكُورُ/ التَّوْرُ سَيُورِقُ وَالتَّوْرُ/ جِيكُورُ سَتَوْلِدُ مِنْ حَرَجِي/ مِنْ غَصَّةِ مَوْتِي، مِنْ نَارِي/ سَيَفِيضُ الْبِيدَرُ بِالْقَمَحِ/ وَالحُزْنُ سَيَضْحَكُ لِلصُّبْحِ». (السياب، ۱۳۵۶)

«جیکور... جیکور متولد خواهد شد/ شکوفه و روشنی به برگ خواهد نشست/ جیکور از

زخم من، از اندوه مرگ من، از آتش من متولد خواهد شد/ خرمن‌گاه با گندم انباشته خواهد شد/ و اندوه به صبح خواهد خندید».

و باز می‌گوید:

«هَيْهَاتَ أَهَّهَا جَيْكُور / حِنَّةٌ كَانَ الصَّبِيُّ فِيهَا وَ ضَاعَتْ حِينَ ضَاعَا». (همان، ۶۵۷)

«دور است، آن جیکور است/ بهشتی بود که آن کودک در آن بود؛ و آن بهشت گم شد، آنگاه که آن کودک گم شد».

دردهای روحی، رنج‌های اجتماعی و فشارهای سیاسی، آرامش روان سیاب را از بین می‌برد و او را در دایره‌ای از امید و یأس، دچار حیرت و تردید می‌کند. گاهی امید زندگی دوباره را در قلبش نجوا می‌کند؛ ولی دیری نمی‌پاید که باز امید از کف داده، تولد جدید جیکور را بعید می‌داند:

«هَيْهَاتَ، أَتَوْلَدُ جَيْكُور... هَيْهَاتَ أَيْنَبَقُ الثُّورُ / وَ دِمَائِي تَطْلِمُ فِي الْوَادِي؟». (همان، ۵۵۰)

«افسوس، مگر جیکور متولد خواهد شد... افسوس مگر نور خواهد درخشید/ در حالی که خون من، دشت را سیاه کرده است».

در شعر نیما یوشیج نیز چنین نگاه به زادگاه را می‌توان مشاهده کرد؛ روستای "یوش" نیما همانند "جیکور" سیاب، آرمانشهر رؤیایی شاعر است که در آرزوی بازگشت دوباره به آن است. نیما با خطاب قرار دادن دریای شمال، امید بازگشت به وطن را اینچنین فریاد می‌زند:

«ای دریای بزرگ! ای در دل تو مستتر/ تیرگی‌های نگاه مانده‌ی من از مقرر!.../ تا فرود آیم بدان سوهای تو یک روز من/ کاش بودم در وطن، ای کاش بودم در وطن». (یوشیج، ۱۳۸۶: ۲۳۴)

علاقه‌ی بسیار نیما به زادگاهش، نفرت او از شهر را در پی دارد. او هیچ‌گاه در شهر، احساس امنیت نمی‌کرد و همواره خود را روستازاده‌ای می‌دانست که عاشق خاک و وطن خویش است. او خود را مرغی دورافتاده از آشیانه‌ی خود می‌دانست که از دیده‌ها فراموش شده است:

«من که دورم از دیار خود، چو مرغی از مقرر، همچو عمر رفته، امروزم فراموش از نظر».

(همان: ۲۳۲)

سیاوش کسرائی (۱۳۰۵-۱۳۷۴) نیز چنین حسی نسبت به وطن و زادگاه خویش داشته است. بروز عاطفه‌ی شدید وی به وطن خویش در شعرهای پایانی و در دورانی که در اتریش

به سر می‌برد کاملاً مشهود است تا آنجا که وطن شاعر، جلوه‌ای از آرمانشهر را در خاطره‌ی او تداعی می‌کند:

«وطن! وطن! نظر فکن به من که من / به هر کجا غریب‌وار / که زیر آسمان دیگری
غنوده‌ام، / همیشه با تو بوده‌ام / ... / وطن! وطن! / تو سبز جاودان که من / پرنده‌ای مهاجرم که از
فراز باغ باصفای تو / به دوردست مه‌گرفته پرگشوده‌ام». (کسرابی، ۱۳۸۶: ۶۸۶ - ۶۸۹)

۴-۴. نمادهای تخیلی و رمانتیک

از آنجا که «رؤیایا با زبانی مجازی، یعنی به‌گونه‌ی تصاویر عاطفی و ملموس، اندیشه‌ها، داورى‌ها، دیدگاه‌ها، دستورها و گرایش‌هایی را انتقال می‌دهند»، (یونگ، ۱۳۸۴: ۵۲) شاعران معاصر عربی و فارسی در ترسیم آرمانشهر نیز دنیای دلخواه خود را با بهره‌گیری از سمبل‌های خیالی، به شیوه‌ای رمانتیک به تصویر می‌کشند؛ همچنان که قیصر امین‌پور، در سروده‌ی "مدینه‌ی فاضله" می‌گوید:

«خدا روستا را / بشر شهر را... / ولی شاعران آرمانشهر را آفریدند / که در خواب هم، خواب
آن را ندیدند». (امین‌پور، ۱۳۸۹: ۶۲)

نازک ملائکه، بانوی شعر معاصر عرب، آنگاه که در جستجوی مفهومی برای وجود انسانی به بن‌بست می‌رسد و درمی‌یابد که زندگی پوچ و بیهوده است، غم و اندوه بر او سایه می‌افکند و به‌نوعی بدبینی دچار می‌شود. در این هنگام است که به‌ناچار، به سوی طبیعت می‌گریزد تا روح خسته و آزرده‌ی خود را در آن آرامش داده و اندکی بیاساید. پس به این نتیجه می‌رسد که آرمانشهر، جهانی رؤیایی و به دور از واقعیت است؛ او آرمانشهر خیالی را در "بالای تپه‌ها"، "زیر امتداد شاخه‌ها" و در "بالای قله‌ها"، به تصویر می‌کشد:

«فوقَ بَسَاطِ السَّفْحِ بَيْنَ التَّلَالِ / فِي الْمُنْحَى حَيْثُ تَمُوجُ الظَّلَالُ / تحت امتدادِ العُصُونِ / تَفَجَّرِي
بِالجمالِ / وَشَيْدِي يُوتُوْبِيَا فِي الجِبَالِ / يُوتُوْبِيَا مِنْ شجراتِ القَمَمِ / وَمِنْ خَرِيرِ المَاءِ / يُوتُوْبِيَا مِنْ نَعَمِ».
(الملائکه، ۱۹۹۷: ۲ / ۱۵۵)

«بر پهنه‌ی دامنه‌ی کوه‌ها، بین تپه‌ها / در دره، آنجا که سایه‌ها موج می‌زند / زیر امتداد
شاخه‌ها / زیبایی را آشکار کن! / و آرمانشهر را در کوه‌ها بنا کن / آرمانشهر از درختان قله‌ها / و

از صدای شُرشر آب/ آرمانشهر از موسیقی‌ها».

همچنین «جمیل صدقی زهاوی»، شاعر معاصر عراقی، نیز در قصیده‌ی «بَعْدَ أَلْفِ عَامٍ» با نگاه اسطوره‌ای به موضوع آرمانشهر، آن را در رستاخیز دوباره‌ی خود پس از مرگ تصور کرده و نمادی برای دنیای آرمانی خود قرار می‌دهد. بهشت گمشده‌ی شاعر، به دست انسان‌هایی ساخته شده است که با شناخت و زیرکی و به کمک دانش و تکنولوژی عصر، رؤیای مدینه‌ی فضله‌ی شاعر را تحقق بخشیده‌اند: (صدقی الزهاوی، ۲۰۰۴: ۵۳۶)

۱. كَأَنِّي مِنْ قَبْرِي انبَعَثْتُ قَدْ مَضَى عَلَيَّ مِنَ الْأَعْوَامِ فِي حَوْفِهِ أَلْفٌ
 ۲. فَأَلْفَيْتُ أَنَّ الْأَرْضَ قَدْ حَالَ وَجْهَهَا بِضِعِّ الْأَكْبَى كَانُوا يَعِيشُونَا

۱. گویی که من از قبرم به پا خاستم؛ در حالی که سال‌ها در پس هزار سال بر من گذشته بود.
 ۲. پس دریافتم که زمین دگرگون شده است و آنانی که در آن زندگی می‌کردند، نیز تغییر کرده‌اند.»

در قصیده‌ی "المواكب" جبران خلیل جبران، که «یکی از سمبلیک‌ترین نوشته‌های جبران» (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۱۴) محسوب می‌شود، "جنگل"، به‌عنوان بهشت گمشده‌ی شاعر مطرح می‌شود. (الحاوی، ۱۹۹۸: ۷۴) این قصیده‌ی بلند که مشتمل بر ۲۰۳ بیت است، گفتگویی فلسفی میان دو آواست؛ آوای پیری وارسته و پخته با آوای جوانی است که تازه به دوران بلوغ گام نهاده است. (نعیمه، ۱۹۶۴: ۲۱؛ جبر، ۱۹۸۳: ۹۴) جدالی که در این قصیده میان این دو آوا صورت می‌گیرد، تعبیری از ستیز درونی میان جبرانی است که از جهان تناقضات و تبعات ناشی از آن، همچون گمراهی و فساد به تنگ آمده، و جبرانی که آهنگ و قصد حرکت به سوی جهان کمال و خوشبختی و دنیای عرفانی خود را دارد که در چنین جهان آرمانی، همه‌ی تناقضات اخلاقی و رفتاری از بین می‌رود و آرمانشهر رؤیایی شاعر، محقق خواهد شد. شاعر، غاب (جنگل) را نماد و سمبل چنین جهانی می‌داند.

البته جبران در پایان قصیده، اعتراف می‌کند که قادر به محقق ساختن چنین جهان آرمانی‌ای نیست. در این حالت است که شاعر در تبدیل جهان رؤیایی و خیالی خود به یک جهان حقیقی و واقعی، ناامید می‌شود و ناگزیر است که مردم را به تسلیم شدن در برابر قضا و قدر الهی فراخواند؛ زیرا هیچ راهی برای تغییر این دنیا وجود ندارد: (همان: ۴۲۶)

۱. العَيشُ في الغابِ والأيامُ لو نُظِمَت في قبضتي لَعَدت في الغابِ تَنبَثِرُ
 ۲. لكن هو الدهرُ في نفسي له أربُّ فكُلِّمًا رُمْتُ غاباً قامَ يَعتَذِرُ
 ۳. ولتَقاديرِ سُبُلٍ لا تُغَيِّرُها والنَّاسُ في عجزِهِم عن قَصدِهِم قَصرُوا

۱. زندگی در جنگل چنان است که اگر روزها در دست من نظام یابند و قرار گیرند، در جنگل فرومی‌ریزند. ۲. ولی در درونم، روزگار را چنان رندی و زیرکی است که هرگاه تحقق بیشه را می‌کنم، به پوزش‌خواهی برمی‌خیزد. ۳. و تقدیرها (قضا و قدر الهی) را راه‌هایی است که آن‌ها را دگرگون نمی‌کند؛ و مردم در ناتوانی خویش از رسیدن به هدف خود، کوتاهی می‌ورزند. فوزی معلوف (۱۸۹۹-۱۹۳۰م) از دیگر سراینده‌گان معاصر عرب است که همانند جبران، در قصیده‌ی بلند "علی بساط الريح"، دنیای رؤیایی خود را با «زبانی فلسفی» (متنظمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۵۲) ترسیم می‌کند. "آسمان" و بلندای آن در این شعر، سمبل آرمانشهر شاعر است؛ او خود را پادشاهی می‌داند که بارگاهش آسمان کاخش، و قلب کیهان، عرصه‌ی حکمفرمانی اوست: (معلوف، ۲۰۰۸: ۵۸)

۱. في عُبَابِ الفِضَاءِ فَوْقَ غُيُومِهِ فَوْقَ نَاسِرِهِ وَنَاجِمَتِهِ
 ۲. مَوْطِنُ الشُّعْرَاءِ المَحَلِّقِ مُنذُ البَدءِ لَكِنِ بِرُوحِهِ لَأَ بِجِسْمِهِ
 ۳. مَلِكُ قُبَّةِ السَّمَاءِ لَهُ قَصرٌ وَقَلْبُ الأَثِيرِ مَسْرَحُ حُكْمِهِ

۱. در بلندای آسمان و بر فراز ابرها، بالاتر از کرکس (از برج‌های فلکی) و ستارگان؛ ۲. وطن شاعران پرنده قرار دارد که با روحش و نه جسمش، از ابتدای زندگی به آنجا پرواز کرده است. ۳. او پادشاهی است که اوج آسمانش کاخش، و قلب هستی، مرکز حکومت اوست. صلاح عبدالصبور، شاعر دیگر معاصر عرب، "شهر نور" را سمبل آرمانشهر خود معرفی می‌کند که پس از مرگ، در آن به سر خواهد برد؛ شهری که لبریز از نور و روشنایی است: «لَو مِتُّ عِشْتُ مَا أَشَاءُ فِي المَدِينَةِ المُنِيرَةِ/ مَدِينَةِ الصَّحْوِ الَّذِي يَزْخَرُ بِالأضواءِ/ وَالشَّمْسُ لَأَ تُفَارِقُ الظَّهِيرَةَ/ أَوَاه، يَا مَدِينَتِي المُنِيرَةَ/ مَدِينَةَ الرُّؤْيِ الَّتِي تَشْرَبُ ضَوْءًا/ مَدِينَةَ الرُّؤْيِ الَّتِي تَمُجُّ ضَوْءًا». (عبدالصبور، ۲۰۰۶: ۶۵ / ۱)

«اگر بمیرم، هر اندازه که بخواهم، در شهر نور زندگی خواهم کرد/ شهر بیداری که لبریز نور است/ و خورشید از آن جدا نمی‌شود/ آه، ای شهر نورانی من! شهر رؤیاهایی که نور می‌نوشد/ شهر رؤیاهایی که از نور موج می‌زند».

عبدالوهاب بیاتی، شاعر معاصر عراقی، در دنیای رمانتیک خود، «شهر جادویی» را نماد آرمانشهر خود برمی‌گزیند و در قصیده‌ی «مرائی لورکا»، «صورتی خیالی را عرضه می‌دارد که عناصر وهم و خیال در آن، با حقیقت پیوند خورده است» (أبوغالی، ۱۹۹۵: ۲۸۰). او در این شعر که درحقیقت، آرمانشهر سیاسی شاعر محسوب می‌شود، شهر جادویی را بهترین مکان برای آرمان‌های سیاسی خود می‌داند:

«مَدِينَةٌ مَسْحُورَةٌ/ قَامَتْ عَلَى نَهْرٍ مِنَ الْفِضَّةِ وَاللِّيمُونِ/ لَا يُوَلَّدُ الْإِنْسَانُ فِي أَبْوَابِهَا الْأَلْفِ وَلَا يَمُوتُ/ يُحِيطُهَا سُورٌ مِنَ الذَّهَبِ/ تَحْرِسُهَا مِنَ الرِّيَّاحِ غَابَةُ الزَّيْتُونِ». (البياتي، ۱۹۹۰: ۲/ ۲۴۶)

«شهر جادویی/ بر رودخانه‌ای از نقره و لیمو بنا شده است/ انسان در درهای هزارگانه‌ی آن، نه زاده می‌شود و نه می‌میرد/ دیواری از طلا آن را دربر گرفته است/ جنگل زیتون، آن را از (هجوم) بادها مصموم می‌دارد».

در شعر معاصر فارسی نیز با چنین سمبل‌های رؤیایی مواجه می‌شویم. اندیشه‌ی دنیای آرمانی فروغ فرخزاد، شاعر زن معاصر، در برخی از سروده‌هایش بازتاب دارد و در اندیشه‌ی رسیدن به آرامش جاوید و رهایی از رنج و ناکامی‌های جهان واقعیت، دنیایی فراواقعی و سراسر زیبایی و آرامش را در این سروده‌ها آفریده است. او در شعر «رؤیا»، که فضایی خیالی دارد، آرزوی دخترکی (خود شاعر) را بازگو می‌کند که در رؤیای خویش، چشم به راه شهرزاده‌ی شهر زیبایی‌هاست که روزی از دوردست‌ها خواهد آمد و او را به شهر آرزوها و زیبایی‌ها خواهد برد:

«بی‌گمان روزی ز راهی دور/ می‌رسد شهرزاده‌ای مغرور/ می‌خورد بر سنگفرش کوچه‌های شهر/ ضربه‌ی سمّ ستور بادپیمایش/ می‌درخشد شعله‌ی خورشید/ بر فراز تاج زیبایش».

(فرخزاد، ۱۳۷۶: ۱۷۵-۱۷۶)

همچنین در شعر «دیوار»، شاعر خود را در این دنیا، همچون زندانی می‌بیند و در پی گریز از این زندان و گشودن "راه شهر آرزوها" است و می‌خواهد در دنیایی زندگی کند که "آرامش جاوید" بر آن حکمفرماست؛ وی در این سروده، رسیدن به "ساحل خورشید" را سمبلی برای

آرمانشهر خود می‌داند:

«عاقبت یک روز، می‌گریزم از فسون دیده‌ی تردید/ می‌تراوم همچو عطری از گل رنگین
رؤیاها/ می‌خزم در موج گیسوی نسیم شب/ می‌روم تا ساحل خورشید/ در جهانی خفته در
آرامش جاوید/ نرم می‌لغزم درون بستر ابری طلایی‌رنگ/ پنجه‌های نور می‌ریزد به روی آسمان
شاد/ طرح بس آهنگ». (همان: ۲۲۴)

در شعر سهراب سپهری، "شهر پشت دریا" و نیز نمادهای دیگری همچون "ده بالادست"
و "هیچستان"، نمادهایی خیالی از آرمانشهر شاعر است که بهشت گمشده و رؤیایی او را به
تصویر می‌کشد:

«پشت دریاها شهری است/ که در آن، وسعت خورشید، به اندازه‌ی چشمان سحرخیزان
است/ شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند/ پشت دریاها شهری است/ قایقی باید ساخت».
(سپهری، ۱۳۷۰: ۳۶۵)

در جایی دیگر می‌گوید:

«بی‌گمان در ده بالادست، چینه‌ها کوتاه است/ غنچه‌ای می‌شکفتد، اهل ده باخبرند/ چه دهی
باید باشد!/ کوچه‌باغش پر موسیقی باد! / مردمان سر رود، آب را می‌فهمند/ گل نکردندش، ما
نیز/ آب را گل نکنیم». (همان، ۳۴۷) «به سراغ من اگر می‌آید/ پشت هیچستانم/ پشت هیچستان
جایی است/ پشت هیچستان رگ‌های هوا، پر قاصدهایی است/ که خبر می‌آرند، از گل
واشده‌ی دورترین بوته‌ی خاک». (همان، ۳۶۰)

قیصر امین‌پور نیز، از نماد "کوچه‌باغ" بهره می‌گیرد تا دنیای ایده‌آل خود را نشان دهد؛
البته برای وی، نشانی آن کوچه‌باغ مجهول است:

«دلتنگِ غنچه‌ایم، بگو راه باغ کو؟/ خاموش مانده‌ایم، خدا را چراغ کو؟/ کو کوچه‌ای ز
خواب خدا سبزتر، بگو/ آن خانه کو، نشانی آن کوچه‌باغ کو؟». (امین‌پور، ۱۳۸۹: ۸۶)

منوچهر آتشی، شاعر معاصر، نیز آرمانشهر خود را در «باغی زرین» می‌بیند؛ باغی که در
سرزمینی دور قرار گرفته و شاعر در سودای دستیابی به آن است:

«من در سفر زیسته‌ام/ من با سفر زاده شده‌ام/ شگفتا! که اینک توفی نامیمون پس از سفری
مقدس/ مرا فرسوده کرده است/ من دلبسته شده‌ام/ دلبسته‌ی باغی زرین در سرزمینی دور/
باغی زرین/ با ساقه‌های لطیف لبخندها، شکوفه‌ی آتشی‌ها، جویبار پنجه‌ها/ که از نسیم نفس‌ها

و نوازش‌ها متلاطم است/ باغی زرین/ که من میوه‌ی شاداب چشم‌هایش را بی‌تاب شدم/ بهار
تپش‌های مزرعه‌ی پرافتابش را گرم‌تر سرودم/ و فصل پردوام انتظارها را زندگی کردم». (آتشی،
۱۳۸۶: ۵۷/۱)

همچنین موسوی گرمارودی، شاعر مقاومت کشور، نیز از "فراسوی ابرها"، سمبلی برای دنیای
آرمانی خود می‌سازد؛ جایی که محبت و عشق، حاکم است و کینه و دشمنی در آنجا نیست:
«با من بیا/ آنجا/ فراسوی ابرها/ جهانی دیگرست:/ آنجا/ هیچ گلی، شرمسار نیست/ گل‌ها
در مغازه‌ها/ بوسه می‌فروشدند/ و به ازای لبخندی،/ عینکی از نور می‌بخشند... لاله،/ رنگرز
محبت است:/ دل‌ها را/ در خم‌های رنگارنگ عشق/ فرومی‌برد...». (موسوی گرمارودی، ۱۳۶۳: خط
خون) ۱۲۷)

وی در شعری دیگر، "باغ معنا" را نماد آرمانشهر خویش قرار می‌دهد؛ جایی که خرسندی،
نیکی، پاکی و عشق است و خون کسی ریخته نمی‌شود:

«من از باغ معنا می‌آیم/ از آنجا که خرسندی،/ درست به هیأت قرنفل است/ و نیکی،/
چیزی شبیه «گون»/ کز خود می‌روید./ پاکی،/ از بابونه ناز کساقتر.../ من از باغ معنا می‌آیم/
باغی بی‌خار/ بی‌سایه/ بی‌حصار.../ من از باغ معنا می‌آیم/ از سفر گیاهی که در آن،/ خون
هیچ کس را/ نمی‌توان ریخت». (همان: ۱۳۵-۱۳۶-۱۳۸)

نتایج

در این مقاله، می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱. اندیشه‌ی آرمانشهر یا همان مدینه‌ی فاضله‌ی فارابی، در شعر معاصر عربی و فارسی بازتاب
گسترده‌ای داشته و عکس‌العملی در برابر غرق شدن انسان معاصر در گرداب دنیای مادی و
صنعتی امروزی است که بشر را از هرگونه عاطفه و احساسی تهی کرده است. در وادی بی-
انتهای آرمانشهری، بشر نایافته‌های خود در دنیای واقعی را در جهان خیالی یا آرزوها جستجو
می‌کند. در این میان، شاعران معاصر عربی و فارسی نیز، هر یک با توجه به نوع نگاهی که از
بهشت گمشده‌ی خویش دارند، به ترسیم سمبلیک از آن پرداخته‌اند.

۲. آرمانشهر، گاه در اساطیر عصر زرین و افتخارات ملی گذشته جست‌وجو شده است؛ چنین
امری به دو صورت در میان شاعران معاصر دو زبان نمود پیدا می‌کند: "ارم ذات‌العماد" که

بهشتی تاریخی بوده و سمبل عظمت عرب‌هاست، نماد آرمانشهری برخی از سرایندگان معاصر عرب قرار می‌گیرد؛ ولی در شعر معاصر فارسی، دوره‌ی باشکوه ایران باستان، نقطه‌ی مقابل "ارم ذات‌العماد" در شعر عربی بوده و شاعرانی آن دوران را نماد آرمانشهر خود می‌دانند.

۳. ظهور امام مهدی (عج) و گسترده شدن عدالت و دادگری بر روی زمین، هرچند برآمده از عقاید دینی مذاهب مختلف دینی و اسلامی است، تجلی آن به صورت نمادی برای آرمانشهر، بیشتر در میان شاعران شیعی معاصر فارسی و عربی دیده می‌شود. این گروه از سرایندگان متعهد شیعی، با سرودن اشعاری در انتظار ظهور، جامعه‌ی آرمانی و ایده‌آل را در برپایی نظام عدالت‌گستر مهدوی ترسیم می‌کنند. همچنین عشق به وطن و زادگاه، در میان برخی از شاعران، آن‌چنان جلوه‌ای پیدا می‌کند که به نوعی به آرمانشهر آنان تبدیل می‌شود.

۴. گاه نیز آرمانشهر، به صورت بازآفرینی تخیلی و رؤیایی در میان شاعران نمود می‌یابد؛ چنان‌که سمبل‌هایی همچون "جنگل" در شعر جبران خلیل جبران، "آسمان" در شعر فوزی معلوف، "شهر نور" در شعر صلاح عبدالصبور، "ساحل خورشید" و "دریا" در شعر فروغ فرخزاد، "شهری پشت دریاها" و یا "ده بالادست" در شعر سهراب سپهری، "باغ زرین" در شعر منوچهر آتشی، از این نوع است. علاوه بر این، سمبل‌های آرمانشهر، گاهی مفهومی سیاسی به خود گرفته و بیانگر آرمان‌های سیاسی شاعر است؛ همچنان‌که در برخی از قصاید عبدالوهاب بیاتی، شاعر معاصر عراقی، شاهد این نوع از آرمانشهر هستیم.

مراجع

منابع عربی

* - قرآن کریم.

۱. أبوغالی، مختار علی، (۱۹۹۵)؛ *المدينة فی الشعر العربی المعاصر*، الكويت: المجلس الوطنی للثقافة والفنون والآداب.
۲. أدونیس، (۱۹۷۱)، *دیوان أدونیس: الآثار الكاملة*، المجلد الأول، ط ۱، بیروت، دارالعودة.
۳. أمین، سیدمحسن، (۱۴۱۶ق)؛ *دیوان أشعار*، بیروت، دارالتعارف.
۴. البیاتی، عبدالوهاب، (۱۹۹۰)؛ *الأعمال الشعریة الكاملة*، جزء ۴، ط ۴، بیروت، دارالعودة.

۵. الحاوی، ایلیا، (۱۹۹۸م)؛ الرومنسیة فی الأدب العربی والغربی، ط ۱، بیروت، دارالثقافة.
۶. جبر، جمیل، (۱۹۸۳)؛ جبران فی عصره وآثاره الأدبیه والفنیة، ط ۱، بیروت، مؤسسة نوفل.
۷. خلیل جبران، جبران، (۱۹۹۴)؛ المجموعة الكاملة لمؤلفات، تقديم: جمیل جبر، ج ۱، بیروت، دارالجلیل.
۸. راضی جعفر، محمد، (۱۹۹۹)؛ الاغتراب فی الشعر العراقي المعاصر (مرحلة الرواد)؛ دمشق، ط ۱، منشورات اتحاد الکتاب العرب.
۹. السیاب، بدر شاکر، (۲۰۰۰)؛ الأعمال الشعریة الكاملة، ط ۲، جزءان، بیروت، دارالعودة.
۱۰. صدقی الزهاوی، جمیل، (۲۰۰۴)؛ دیوان، ط ۱، بیروت- لبنان، دارالفکر العربی.
۱۱. عبدالصبور، صلاح، (۲۰۰۶)؛ الادیوان، ط ۱، قاهرة، دارالفکر.
۱۲. القاسم، سمیح، (۲۰۰۴)؛ الأعمال الشعریة الكاملة، المجلد الأول، ط ۱، بیروت، دارالعودة.
۱۳. مجلسی، محمداقر، (۱۹۸۳)؛ بحار الأنوار (الجامعة للدرر أخبار الأئمة الأطهار)، ط ۲، بیروت، مؤسسة الوفاء.
۱۴. معلوف، فوزی، (۲۰۰۸)؛ دیوان، ط ۲، بیروت، دارالعودة.
۱۵. الملائكة، نازک، (۱۹۹۷)؛ دیوان، ط ۲، بیروت، دارالعودة.
۱۶. نعیمه، میخائیل، (۱۹۶۴)؛ مقدمة مجموعه آثار عربی جبران خلیل جبران، بیروت، دار صادر- دار بیروت.
۱۷. الحسن، عایش، (۲۰۰۸)؛ «صورة إرم بین أدونیس و سمیح القاسم»، مجلة جامعة دمشق، المجلد ۲۴، العدد الأول والثانی، صص ۱۴۱-۱۶۴.

منابع فارسی

۱۸. اصیل، حجت‌الله، (۱۳۸۱)؛ آرمانشهر در اندیشه‌ی ایرانی، ج ۲، تهران، نشر نی.
۱۹. امین‌پور، قیصر، (۱۳۸۹)؛ گل‌ها همه آفتابگرداند، ج ۱۲، تهران، انتشارات مروارید.
۲۰. (۱۳۷۹)؛ گزیده‌ی اشعار، ج ۳، تهران، انتشارات مروارید.
۲۱. بلاغی، محمدجواد، (۱۴۱۸ق)؛ دیوان اشعار، ج ۱، قم، چاپخانه‌ی خیام.
۲۲. ثروت، منصور، (۱۳۸۵)؛ آشنایی با مکتب‌های ادبی، ج ۱، تهران، سخن.
۲۳. حیدری، فاطمه، (۱۳۸۷ش)؛ چشم‌اندازهای آرمانشهر در شعر فارسی، ج ۱، تهران، دانش نگار.

۲۴. دلاشو، م. لوفر، (۱۳۶۴)؛ زبان رمزی افسانه‌ها، ترجمه‌ی جلال ستاری، ط ۱، تهران، توس.
۲۵. رجایی، نجمه، (۱۳۸۱)؛ اسطوره‌های رهایی، چ ۱، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۲۶. روزبه، محمدرضا، (۱۳۸۹)؛ شعر نو فارسی (شرح و تحلیل و تفسیر)، چ ۱، دانشگاه لرستان، انتشارات حروفیه.
۲۷. سپهری، سهراب، (۱۳۷۰)؛ هشت کتاب (مجموعه اشعار سپهری)، چ ۱، تهران، کتابخانه‌ی طهوری.
۲۸. ستاری، جلال، (۱۳۶۶)؛ رمز و مثل در روانکاوی، چ ۱، تهران، انتشارات توس.
۲۹. سیدی، سیدحسین، (۱۳۸۴ش)، به باغ همسفران: درباره‌ی جبران و سپهری، چ ۱، مشهد، انتشارات دانشگاه.
۳۰. صلیبیا، جمیل، (۱۳۶۶)؛ فرهنگ فلسفی، ترجمه: منوچهر صانعی، ط ۱، تهران، حکمت.
۳۱. الضاوی، احمد عرفات، (۱۳۸۴)؛ کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه‌ی سیدحسین سیدی، چ ۱، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
۳۲. الفاخوری، حنا، (۱۳۷۶)؛ تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، چ ۱، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۳. فرخزاد، فروغ، (۱۳۷۶)؛ دیوان اشعار، با مقدمه‌ی بهروز جلالی، چ ۵، تهران، مروارید.
۳۴. کسرابی، سیاوش، (۱۳۸۶)؛ مجموعه شعرها، چ ۱، تهران، کتاب نادر.
۳۵. مشیری، فریدون، (۱۳۷۶)؛ زیبای جاودانه، چ ۱، تهران، انتشارات سخن.
۳۶. مصدق، حمید، (۱۳۸۸)؛ گزینه اشعار، چ ۱۶، تهران، انتشارات مروارید.
۳۷. موسوی گرمارودی، علی، (۱۳۶۳)؛ چمن لاله، چ ۱، تهران، کتابفروشی زوآر.
۳۸. نادرپور، نادر، (۱۳۸۲)؛ مجموعه اشعار، چ ۲، تهران، نگاه.
۳۹.، (۱۳۶۳)؛ خط خون، چ ۱، تهران، کتابفروشی زوآر.
۴۰.، (۱۳۵۶ الف) گیاه و سنگ نه آتش، چ ۱، تهران، مروارید.
- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۷۵)؛ فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، چ ۲، تهران، سروش.
۴۱. یوشیج، نیما، (۱۳۶۴)؛ ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش، چ ۱، تهران، انتشارات گوتنبرگ.
۴۲. یوشیج، نیما، (۱۳۶۴)؛ ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش، چ ۱، تهران، انتشارات گوتنبرگ.

۴۳. (۱۳۸۶)؛ مجموعه کامل اشعار، گردآوری و تدوین: سیروس طاهباز، چ ۸، تهران، انتشارات نگاه.

۴۴. یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۸۴)؛ *رؤیاها*، ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل‌پور، چ ۱، تهران، کاروان.

پایان‌نامه‌ها

۴۵. گنجعلی، عباس، (۱۳۸۸)؛ *شهر از نگاه شعر عربی معاصر*، رساله‌ی دکترای استاد راهنما: محمود شکیب، دانشگاه تهران.

مجلات

۴۶. پورنامداریان، تقی؛ و خسروی شکیب، محمد. (پاییز و زمستان ۱۳۸۷)؛ «دگردیسی نمادها در شعر معاصر»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۱، صص ۱۴۷-۱۶۲

۴۷. قوام، ابوالقاسم؛ واعظزاده، عباس، (بهار و تابستان ۱۳۸۸)؛ «تنهایی در برخی صوفیانه‌های شعر فارسی؛ با رویکرد ویژه به شعر سهراب سپهری»، مطالعات عرفانی، دانشکده‌ی علوم انسانی دانشگاه کاشان، ش ۹، صص ۹۹-۱۳۲.

۴۸. منتظمی و دیگران، (بهار و تابستان ۱۳۸۹)؛ «اندیشه‌ی آرمانشهر در قصیده‌ی "علی بساط الريح" فوزی معلوف»، مجله‌ی زبان و ادبیات عربی، ش ۲، صص ۱۴۷-۱۷۲.

رموز المدينة الفاضلة في الشعر الفارسي والعربي المعاصرين

یحیی معروف،^۱ فاروق نعمتی^۲

۱- أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة رازي

۲- أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة پیام نور

y.marof@yahoo.com

ملخص:

مدينة الحُلم في رؤية الشعراء والأدباء هي المدينة الفاضلة واللامكان الذي يعيش فيها كل الناس أحراراً سعداء، فلا يوجد فيها أي نوع من أنواع الظلم والجور وفقدان العدالة. لقد تجلّت هذه الفكرة من خلال الرموز المختلفة في الشعر المعاصر الفارسي والعربي، وفي غالبية الأحيان هي حصيلة نوع من أحزان الفراق أو "النوستالوجيا" في ضمير الشاعر والتي تسوقه إلى تصوّر مجتمع مثالي في ذهنه.

لقد وردت مدينة "إرم ذات العماد" كأكبر رمز "لليوتوبيا" في الشعر العربي المعاصر؛ تقابلها الفترة الواقعة فيما قبل الإسلام في إيران والتي تمثل المدينة الفاضلة لبعض الشعراء الإيرانيين المعاصرين؛ في حين يمثّل عصر ظهور المهدي الموعود (عج)، ومسقط الرأس والوطن، من الرموز المشتركة لدى شعراء اللغتين في خلق مدينة الحلم.

علاوة على ذلك استُخدمت بعض الرموز الخيالية التي كانت وليدة أفكار رومانسية لدى الشعراء المعاصرين في رسمهم لهذا اللامكان. في هذا المقال ناقش مظاهر المدينة الفاضلة في الشعر الفارسي والعربي المعاصرين وفق منهج تحليلي، فنحيب على السّؤالين التاليين:

۱. في أيّ رمز تتجلّى الرموز المختلفة للمدينة الفاضلة في الشعر الفارسي والعربي المعاصرين؟

۲. أي رمز مشترك وظّفه الشعراء المعاصرون في اللغتين لخلق مدينتهم الفاضلة؟

الكلمات الرئيسية: مدينة الفاضلة، الرمز، الشعر العربي، الشعر الفارسي، الشعر المعاصر.

Symbols of "Arman Shahr" in Contemporary Arabic and Persian Poetry

Y. Maroof,^{1*} F. Nemati²

1- Associate Professor, Razi University, Kermanshah, Iran

2- Assistant Professor, Arabic Literature Group, Payam Noor University

y.marof@yahoo.com

Abstract:

"Arman Shahr" in the thought of poets and literary men is a city of pleasure and unknown place with in which all human beings live in freedom and happiness, and there is no cruelty and injustice. This thought has been mentioned in contemporary Arabic and Persian poetry with different symbols, and is often the result of a kind of exile sorrow inside the poet that guides him to an ideal society dream. City of "Eram Zat Al Emad" is proposed as a more clear symbol for desire in contemporary Arab poetry. Similarly, ancient Iran period makes a pleasure place (Madina Fazeleh) for many of the contemporary Persian poets. Also the date of appearance of Mahdi promised (pbuh), place of born and main home are common symbols of two languages' poets, in drawing their city of pleasure. On the other hand, many of dramatical symbols, which are the result of romantic thought of contemporary poets, are used in the design of this unknown city. In this article, we will answer the following questions by analysis of the pleasure symbols in Persian and Arabic contemporary Poetry:

1- In which kind of symbols are represented the different symbols of Arman-shahr (pleasure city) in contemporary Persian and Arabic poetry?

2- Which kind of common symbols and dramatical symbols used by contemporary poets of two languages in drawing of Madina Fazeleh?

Keywords: Arman-shahr (city of pleasure), Symbol, Contemporary Persian and Arabic poetry.